بررسی و تحلیل مهر استوانه‌ای هخامنشی مکشوفه از همدان

فریبا شریفیان
استادیار پژوهشکدهٔ زبان‌شناسی، متون و کتیبه‌ها، پژوهشگاه میراث فرهنگی
far_sushans@yahoo.com
کتایون فکری‌پور
استادیار پژوهشکدهٔ زبان‌شناسی، متون و کتیبه‌ها، پژوهشگاه میراث فرهنگی
آزاده حیدرپور
استادیار پژوهشکدهٔ زبان‌شناسی، متون و کتیبه‌ها، پژوهشگاه میراث فرهنگی
azadehheidarpour@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۱۸
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۲۵

چکیده
این مقاله به بررسی مهر استوانه‌ای هخامنشی مکشوفه از ناحیهٔ اسدآباد همدان می‌پردازد. مهر مذکور در حال حاضر در مخزن سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان همدان نگهداری می‌شود. از اینکه این مهر از کجا و چگونه کشف شده و به دست قاچاقچیان افتاده است اطلاعی در دسترس نیست. اما از آنجایی که همدان در دوران باستان پل ارتباطی میان شرق و غرب محسوب می‌شده است، احتمال پیدا شدن مهر در این منطقه دور از ذهن نیست. مهر استوانه‌ای‌شکل است و جز کناره‌های قاعده‌های آن که دندانه‌دندانه شده، آسیب چندانی ندیده است. در داخل مهر سوراخی تعبیه شده است که دارندهٔ مهر از آن برای آویختن مهر به گردن‌اش استفاده می‌کرده است. ارتفاع مهر ۳ سانتی‌متر و قطرش ۱/۵ سانتی‌متر است و از جنس سنگ و به رنگ یشمی است. بر یک طرف مهر کتیبه‌ای به خط میخی فارسی باستان و بر طرف دیگر آن نقشی از صحنهٔ شکار نقر شده است. مهر مربوط به زمان هخامنشیان و متعلق به ساتراپ بلخ (دادرشیش) است.

واژه‌های کلیدی
مهر، هخامنشیان، دادرشیش، ساتراپ، بلخ.

۱. مقدمه

نقوش مهرهای استوانه‌ای به‌جامانده در الواح به‌دست‌آمده از تخت جمشید بازتاب استفاده از سبک ایلامی نو در مهرهای حکمرانان هخامنشی است. ایلامی‌ها مهرهای استوانه‌ای را در قیاس با بابلی‌ها برای مدت طولانی‌تری حفظ کردند. کاربرد مهر در زمان هخامنشیان کاملاً اداری بود. مهرهای استوانه‌ای توسط فرمانروایان اولیهٔ هخامنشی از داریوش اول (۵۲۲ـ۴۸۶ق‌م) تا اردشیر اول (۴۵۶ـ۴۲۴ق‌م) استفاده می‌شد. اعضای دربار شاهنشاهی هخامنشی که به نحوی با سازمان اداری در ارتباط بودند، همیشه مهر خود را همراه داشتند. برخی از کارمندان مهر خود را از گردن خویش می‌آویختند. معمولاً دو انتهای قیطان مهرها به کمک حلقهٔ زنگوله‌مانند در پشت سر به یکدیگر می‌رسید و هرگاه دارندهٔ آن می‌خواست، مهر را به طرف پایین می‌کشید و از آن استفاده می‌کرد (Moorey, 1985:856-8 ; Teissier, 1984: 45; Curtis, 2005:189؛ پرادا، ۱۳۸۶: ۲۵۱).

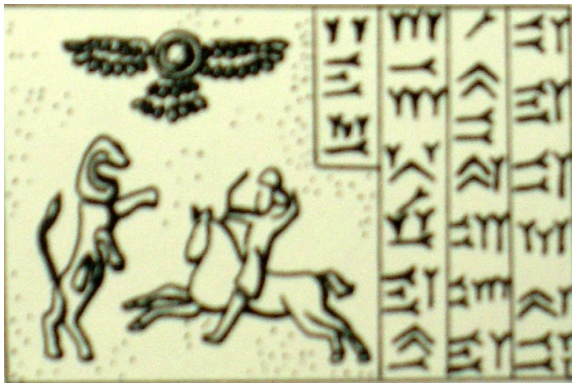
مهرها معمولاً از سنگ‌های نیمه‌قیمتی ساخته می‌شدند و گاهی قابی از طلا یا نقره داشتند. گاهی اگر مهری گم می‌شد، مهر جدید جایگزین و طی بخشنامه به همه اعلام می‌شد (برای رییس تشریفات تخت جمشید، فرنکه چنین اتفاقی افتاده است). در تخت جمشید از تمام لوح‌ها یک کپی ممهور بایگانی می‌شد. تمام حسابرسی‌های ماهانه و ترازنامه‌های سالیانه مزین به مهر مقام و مسئول مربوطه بوده است. گاهی نیز از مهر به عنوان زیور تزیینی استفاده می‌شد (Collon, 1997: 100; Jooskist, 2003:13-15؛ ملکزاده بیانی، ۱۳۷۵: ۱۲).

حضور عناصر و نقش‌مایه‌های نمادین روی مهرها یکی از دلایل اعتلای هنرهای تزیینی در طول تاریخ هنر ایران است. بررسی این نقوش می‌تواند امکانات جدیدی را برای شناخت هنر ایران و ارتباط آن با موضوعات مذهبی، اجتماعی، اعتقادی، و ... فراهم سازد. مهرها نقش مهمی در نشان دادن جایگاه اجتماعی صاحبان مهر ایفا می‌کردند؛ به طوری که در انتخاب نوع نقش و سبک آن دقت خاصی صورت می‌گرفت (Garrison, 2001: 9-13).

موضوع نقوش مهرهای استوانه‌ای شکل دوران هخامنشی از جهان مذهبی خارج و وارد جهان عادی می‌شود. از متداول‌ترین نقوش به‌کاررفته در تمدن‌های باستانی خصوصاً تمدن بین‌النهرین نبرد قهرمان «شاهوار» با حیوانی وحشی (اغلب موارد شیر) است. در ایران نیز نبرد شاه با شیر در سایهٔ فره ایزدی از رایج‌ترین نقوش مهرهای استوانه‌ای است (Dusinberre, 2005: 167; Porada, 1946: 257-259).

مهر مکشوفه

نقوشی که بر روی مهر حاضر دیده می‌شود عبارت است از مردی با جامهٔ مادی، سوار بر اسب که در دست‌اش تیر و کمانی است و آماده تیراندازی به شیری است که روبه‌روی او در حالت ایستاده قرار دارد. این شخص بنا به پوششی که دارد باید از ایل و تبار مادها باشد. پیراهن بلند تا زانو، و کلاه گرد و ساده‌ای که در پشت سرش «دنباله»ای دوخته شده است از مشخصات بارز جامهٔ مادی است که شخص به تن دارد. بالای این نقوش نیز نماد دایرهٔ بالدار نقش بسته است (شهبازی، ۱۳۷۵: ۸۷) (تصویر ۱).



تصویر ۱. نقش مهر مکشوفهٔ همدان (طرح: از لیلا خوشمو).

به طور کلی صحنه‌های شکار یکی از نقوش بارز مهرهای هخامنشی است که هدف آن نمایش قدرت و مهارت هخامنشیان در جنگ‌آوری است. موضوع تیراندازی و شکار آنچنان در نزد داریوش پراهمیت بود که او خودش را در یکی از مهرهایش چنین معرفی می‌کند: «تیرانداز خوبی هستم، چه پیاده، چه سواره» (Dusinberre, 2005: 167; Stronach, 1978: 177-178).

شیر به عنوان پادشاه درندگان و حیوانی پرقدرت از دیرباز مورد توجه ایرانیان بوده و اغلب نمادی از شوکت و جلال، سلطنت، قدرت و عظمت پادشاهان شناخته شده است. از آن جا که نقش شیر علاوه بر نشان سلطنتی در هنر آریایی نیز نمود یافت به عنوان سمبل آریاییان نیز شناخته شد. در زمان هخامنشیان مبارزهٔ شاه و شخص صاحب‌منصب با شیر به عنوان نماد برخورداری از قدرت در نقش برجسته‌ها و مهرها حک شده است. مبارزه با شیر از موضوع‌های سنتی هنر آشوری است که ایرانیان به عاریت گرفته اند. از سوی دیگر شیر یکی از نمادهای مهری نیز هست که از جهات مختلف مرتبط با مهر و آیین میتراییسم شده و به عنوان نماد میترا، خورشید، آتش، ابدیت و به عنوان نگهبان در این آیین شناخته شده است (بهار، ۱۳۸٦: ۱۸۰؛ اتینگهاوزن، ۲۵۳۷: ۱٤؛ یاحقی، ۱۳٦۹: ۲۸۰؛ کومن، ۱۳۸۳: ۲٤۲).

بنا به روایتی همان‌طور که اهورامزدا در خلق جهان هرج و مرج را از پای درآورد، شاه هم می‌بایست عامل برقراری نظم در قلمرو حکومت‌اش باشد. برخی معتقد اند کشتن حیوانات وحشی مانند شیر نماد همین موضوع است. در داستان گیلگمیش او به نبرد هومبابا (Humbaba) که موجودی شر است، می‌رود و با یاری خورشید شکست‌اش می‌دهد. در یونان باستان هرکول قهرمان اسطوره‌ای در حال نبرد با شیر نشان داده می‌شود (Collon, 1997: 53؛ رف، ۱۳۷٤: ٤۳).

در بالای صحنهٔ شکار شیر، نماد دایرهٔ بالداری حک شده است. این نماد، اصلی سومری دارد و نمونهٔ مشابه آن در آثار آشوری مانند نقوش برجستهٔ آشور نصیرپال دوم نیز دیده می‌شود. این تصویر که در میان مصریان از زمان‌های بسیار قدیم مرسوم بود، نشانگر آسمان با بال‌های گستردهٔ رب النوع «هوروس»، خدای آسمان و خورشید است. آشوریان نیم‌تنهٔ بالایی مردی ریشدار را که معمولاً کمانی در دست دارد به درون دایره افزودند و آن را برای نشان دادن آشور خدای بزرگ آشوریان به کار گرفتند. حضور نگارهٔ این نماد بر اشیای برنزی اورارتویی به‌دست‌آمده از دریاچهٔ وان حاکی از آن است که این نماد بالدار در سرزمین اورارتو نیز پذیرفته شده بود (Shahbazi, 1980: 135-136 ؛ بویس، ۱٤٦:۱۳۷۵).

تا نیمهٔ سدهٔ نوزدهم پیش از میلاد محققان غربی با استناد به بن‌مایهٔ آشوری این نماد، بر این عقیده بودند که این نگارهٔ بالدار نماد اهورا مزدا، بزرگ‌ترین خدای ایرانیان است. امروزه اکثر پژوهشگران این نماد را به عنوان نماد فروهر می‌شناسند که همچون گونه‌ای همتا و همانند روح انسان و فرشته نگهبان او تصور می‌شد (Shahbazi, 1980: 136).

مشخصات اصلی قرص‌های بالدار در شکل بال‌ها، نحوهٔ قرار گرفتن پرها، پیکرهٔ انسانی در لباس پارسی، و دم و پیچ‌های آویخته از طرفین آن است. این تصویر بعدها در زمان هخامنشیان در نقش‌برجسته‌ها و مهرها از نمادهای هنر هخامنشی محسوب می‌شود (بویس، ۱۳۷۵: ۱۵۰ـ ۱۵۲). به اعتقاد شهبازی ایرانیان باستان این نماد قرضی را در نشان دادن مفهوم باستانی خود از فره به کار بردند. قرص‌های بالدار هخامنشی گاه با پیکرهٔ انسانی و گاه بدون آن دیده می‌شود که به اعتقاد او دایرهٔ بالدار با نیم تنهٔ مرد درون آن برای نشان دادن فره پادشاهی و دایرهٔ بدون نیم‌تنهٔ مرد درون آن تجسم فره ایرانیان است. فره پادشاهی که تنها

با پادشاهان قانونی همراه بود، شرط لازم برای پادشاهی بود و به واسطهٔ آن خوشبختی و سعادت با شاه یار می‌شد و فره ایرانی یک نیروی مزداآفریده و مختص ایرانیان بود که خوشبختی، ثروت، و خردمندی را برای آنان به همراه داشت (جلیلیان، ۱۳۹۱: ٦٧).

گریشمن تفاوت نمادهای بالدار را در مورد مهرها چنین توجیه می‌کند که مهرها با قرص‌های بدون پیکره مختص درباریان و ساتراپ ها و با قرص‌های پیکره‌دار از آن شاه بوده است. برخی نیز این قرص بالدار را نماد فره‌وشی می‌دانند و بال‌های گشاده این نماد را حاکی از اندیشهٔ نیک، گفتار نیک، و کردار نیک می‌پندارند و دایرهٔ میان نگاره را علامت بی پایانی روزگار و بازگشت اعمال و کردار انسان به خود او می‌دانند. دو رشتهٔ آویخته‌شده از طرفین بخشِ انتهایی تصویر را سپنتا مینو و انگره مینو و نیز دامن سه‌طبقه را اندیشهٔ بد، گفتار بد، و کردار بد می‌دانند که باید به زیر افکنده شود. وجود نقش اهورامزدا در بالای سر شخص صاحب‌منصب، ضمن این که نقش حمایت از او را داشت، ارزش بیش‌تری نیز به کار او می‌داد (گیرشمن، ۱۳٤٦: ۲۲۹).

این نماد بالدار در اکثر نقوش بجا ماندهٔ هخامنشی از جمله کتیبهٔ بیستون، روی دیوار ساختمان‌ها و کاخ‌های گوناگون تخت جمشید دیده می‌شود. تصویر این نگارهٔ بالدار در مهر شناخته‌شدهٔ داریوش بزرگ نیز به کار رفته است. در این مهر، داریوش که تیر و کمانی نیز در دست دارد درون ارابه‌ای ایستاده و دو شیر را از پای درآورده است. نگارهٔ بالدار بالای سر داریوش و صحنهٔ شکار وی نقر گردیده است. مرد بالدار درون دایره به همان سویی نظر دارد که داریوش می‌نگرد (بویس، ۱۳۷۵: ۱۵۰_ ۱۵۳).

مهر حاضر در تاریخ ۲۸ اسفند سال ۱۳۸۲ توسط نیروی انتظامی ناحیهٔ اسدآباد از قاچاقچیان اشیای عتیقه گرفته شده است و در مخزن سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان همدان نگهداری می‌شود. در اینجا جا دارد از زحمات بی‌دریغ جناب آقای محمدنقی سیدی‌تبار جمع‌دار و امین اموال این سازمان به سبب در اختیار گذاشتن مهر تشکر و قدردانی کنیم.

از اینکه این مهر از کجا و چگونه کشف شده و به دست قاچاقچیان افتاده است، اطلاعی در دسترس نیست اما از آنجایی که همدان در دوران باستان پل ارتباطی میان شرق و غرب محسوب می‌شده است، احتمال پیدا شدن مهر در این منطقه دور از ذهن نیست. مهر استوانه‌ای‌شکل است و جز کناره‌های قاعده‌های آن که دندانه‌دندانه شده، آسیب چندانی ندیده است. ارتفاع مهر ۳ سانتی متر و قطرش ۱/۵ سانتی‌متر است و از جنس سنگ و به رنگ یشمی است.

بررسی و تحلیل مهر

بر یک طرف مهر کتیبه‌ای به خط میخی فارسی باستان و برطرف دیگر آن نقشی از صحنهٔ شکار نقر شده است. زبان فارسی باستان زبان رسمی هخامنشیان (۵۵۰ تا ۳۳۰ ق‌م)، به الفبایی نوشته می‌شد که به آن خط میخی می‌گویند. هخامنشیان خط میخی را بیش‌تر برای نگارش کتیبه‌های باشکوه شاهی و نوشتن روی گلدان‌ها و مهرهای درباریان و نیز پایه‌ستون کاخ‌های هخامنشی استفاده می‌کردند (ابوالقاسمی، ۱۳۸٦: ۷۰) .

کتیبه‌ای که روی مهر حاضر کنده شده است را می‌توان از روی اثر مهر بر خمیر به صورت ذیل قرائت کرد (تصویر ۲ و ۳):

دادرشیش از اسامی خاص ایران باستان است. این کلمه در ایلامی da-tur-ši-iš در اکدی da-da-ar-šu و در سنسکریت به صورت dādhrşi- به معنی دلیر و بی‌باک آمده است. در فارسی باستان این کلمه اسم خاص مضاعف است از ریشه darš- به معنی شجاع و دلیر بودن. احتمالاً این کلمه در زبان فرضی هند و اروپایی نخستین به صورت

dhres- بوده است. کلمهٔ dare در انگلیسی نیز از همین ریشه گرفته شده است. این اسم از مادهٔ مختوم به i- یعنی از dadarš-i است. صورت‌های دیگر این ماده در کتیبهٔ بیستون به صورت حالت‌های فاعلی و مفعولی dadaršiš و dadaršim آمده است. در این کتیبه این اسم به صورت مادهٔ اصلی -dadarši آمده و صرف نشده است در صورتی که اگر در حالت صرفی خود یعنی حالت فاعلی صرف می‌شد به صورت dadaršiš می‌آمد. بعد از این کلمه ظاهراً حرفِ واژه جدا کن بوده است که بر اثر افتادگی از مهر خوانا نیست (Monier-Williams, 1899: 475; Kent, 1953: 189).



dādarši . xšaçapā vn .bāx tara

تصویر ۲. نوشتهٔ میخی سمت راست مهر همدان
(مأخذ: سیدمحمدنقی سیدی‌تبار، امین اموال فرهنگی ادارهٔ کل میراث فرهنگی استان همدان).

در تاریخ ایران باستان دو نفر با این عنوان معرفی شده اند که هر دو در زمان پادشاهی داریوش کبیر از مقام و منصبی برخوردار بوده اند. داریوش در کتیبه بیستون خود را «شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ، نوه ارشام هخامنشی» معرفی می‌کند. او پس از بازگو کردن نام کشورهای تحت اطاعت‌اش و ذکر فتوحاتی که در نبرد با گئومات مغ، بابلیان و خوزیان و سرکوبی فروریتش مادی کسب کرده بود، در بند شانزدهم ستون دوم کتیبه از اعزام داداریش ارمنی برای سرکوبی سپاه نافرمان ارمنستان می‌گوید. سپس در بند سوم ستون سوم می‌گوید که پس از آنکه سرزمین مرو به رهبری شخصی به نام «فراد» نسبت به داریوش نافرمان شد، داریوش ساتراپ بلخ داداریش پارسی را علیه فراد فرستاد و او فراد را شکست داد. تاریخ غلبهٔ ساتراپ بلخ بر مرغیانی‌ها مصادف با ۱۰ دسامبر ۵۲۲-قم است (Dandamaev, 1989: 125-128 ؛ کوک، ۱۳۸۳: ۱۱۱).



تصویر ۳ . اثر مثبت گستردهٔ مهر (عکس: سیدمحمدنقی سیدی‌تبار، امین اموال فرهنگی ادارهٔ کل میراث فرهنگی استان همدان).



تصویر ٤. مهر استوانه‌ای مکشوفه همدان (مأخذ: سیدمحمدنقی سیدی‌تبار، امین اموال فرهنگی ادارهٔ کل میراث فرهنگی استان همدان).

داریوش در این کتیبه طوری از داداریش پارسی سخن به میان می‌آورد که گویی داداریش قبل از داریوش نیز ساتراپ بلخ بوده است. برخی معتقد اند که او در زمان بردیا (گئومات مغ) این منصب را داشته است. اما از آنجا که یکی از کسانی که به هنگام به تخت نشستن داریوش بلافاصله به او پیوست [داداریش بوده] این نظریه تا حدودی غیر قابل قبول به نظر می‌رسد. زیرا اگر او به گئومات مغ وفادار بود به این آسانی و بدون مقاومت به داریوش نمی‌پیوست. از طرف دیگر سرزمین‌های «پارت» و «هیرگانی» و «باکتریا» در قلمرو داریوش سرزمین‌های دورافتاده‌ای بودند که حکومت واقعی در آنها جریان نداشت و داریوش نمی‌توانسته بلافاصله برای آن سرزمین-ها ساتراپ تعیین کرده باشد. این احتمال وجود دارد که قبل از به سلطنت رسیدن داریوش داداریش ساتراپ بلخ و «گشتاسپ» (پدر داریوش) ساتراپ پارت و هیرکانی بوده باشد (Dandamaev, 1989: 126-127).

کلمه بعـــــــدی xšaçapāvan به معنی ساتـراپ است.

کتیبه این مهـــــــــر یعنی کلمه خشش پاون از سه جزء تشکیل شده است. -xšaça (به معنی پادشاهی، قلمرو و حکومت) از ریشهٔ -xšay به معنای مالک بودن است. این کلمه در اوستا به صورت xšaθra و در سانسکریت به صورت -kṣatrá آمده است. صورت احتمالی کلمه در زبان فرضی هند و اروپایی نخستین -qpetro حدس زده شده است. در فارسی نو کلمهٔ شهر بازمانده -xšaθra است. جزء دوم کلمه از ریشه -pā به معنی پاییدن و حمایت کردن است. جزء سوم نیز پسوند -van است. گاهی در فارسی باستان به اسامی‌ای برمی-خوریم که نقش توصیفی دارند و یا صفاتی که از دو ماده تشکیل شده اند و مادهٔ اول دومی را توصیف می‌کند. کلمهٔ -xšaçapāvan به معنی حامی پادشاهی از این نوع کلمات محسوب می‌شود. منظور از حامی پادشاهی در ایران باستان همان ساتراپ‌ها بودند. در این کتیبه نقش صرفی ستاک Xšaçapāvan نیز حالت فاعلی Xšaçapāva است‌که کاتب به آوردن ستاک بسنده کرده است (Kent, 1953: 181).

Xšaçapāva حالت فاعلی مفرد مذکر از مادهٔ -xšaçapāvan است که در کتیبهٔ بیستون دیده می‌شود. کلمهٔ ساتراپ را فرم یونانی کلمهٔ خشتر پون -xšaθrapāvan می‌دانند. ساتراپی در اصطلاح یونانی به یکی از بیست ایالت شاهنشاهی هخامنشی اطلاق می‌شد. ظاهراً تشکیل ساتراپی‌ها برگرفته از رسم آشورها بود که پس از فتح هر کشوری ادارهٔ آن کشور را به صورت شهرستانی به فرمانداری با سازمان کاملی از زیردستان می-سپردند. به گفتهٔ هرودوت بنیانگذاری بیست دستگاه ساتراپی و گماردن ساتراپ، امر ابتکاری داریوش نبوده بلکه تجدید سازمان بخش‌های گوناگون امپراطوری کوروش و کمبوجیه بوده است. در زمان کوروش هر ایالت مفتوحه یک شهرستان یا ساتراپی نامیده می‌شد و برای هر ایالت شخصی به عنوان شهرب یا خشثره پاون یا ساتراپ

گماشته می‌شد. ساتراپ‌ها در حقیقت جانشین پادشاه پیشین آن مملکت بودند. کاری که داریوش انجام داد این بود که این نظام را تکمیل کرد و تا حدودی از اختیارات ساتراپ‌ها کاست تا آنان دم از خودسری و استقلال نزنند (اومستد، ۱۳۷۸: ۸۱ـ ۸۲ ؛ فرای، ۱۳۸۵: ۱۷۳).

ساتراپ‌ها که معمولاً به خاندان هخامنشی منتسب بودند و یا به خاندان اشرافی ایران تعلق داشتند از طرف شاهنشاه انتخاب می‌شدند و در برابر وی جوابگو بودند. هر یک از آنها برای انجام امور محوله مهری نیز داشتند که این مهرها معمولاً استوانه‌ای بود و ساتراپ آن را از گردن خود آویزان می‌کرد. داریوش ایالات تحت تابعهٔ خود را در کتیبهٔ بیستون (ستون یک بند ٦) چنین معرفی می‌کند: «پارس، خوزستان (عیلام)، بابل، آشور، عرب، مصر، اهل دریا، سارد (لیدی)، یونان (یونانی‌های ساکن آسیای صغیر)، ماد، ارمنستان، کپد و کپه، پرثو (خراسان)، زرنگ (سیستان)، هرئی و (هرات)، خوارزم، باختر (بلخ)، سغد، گندراه (درهٔ کابل)، سک (طوائف دو طرف بحر خزر)، ثتگوش (درهٔ رود هیرمند)، رخج (بلوچستان) ومک (مکران امروزه و عمال) جمعاً ۲۳ کشور (کوک، ۱۳۸۳: ١٤٦).

آخرین کلمه این کتیبه bāxtar باختر (بلخ) است. این کلمه در زبان عیلامی به صورت ba-ak-ši-iš و ba-ik-tur-ri-iš، در زبان اکدی به صورت ba-ah-tar و در اوستایی به صورت baxδi آمده است. Bactrus در زبان یونانی به معنی بخشنده و بهره‌دهنده است. در کتیبهٔ بیستون حالت‌های مختلفی از این کلمه آمده است که عبارت اند از: حالت فاعلی مفرد مونث ---- : Baxtriš و حالت دری و ازی مفرد مونث: Baxtriyā. این اسم از ستاک bāxtri- است که در حالت صرفی دری در این کتیبه به کار رفته است و باید به صورت Baxtriyā می‌آمد (Kent, 1953 :199).

سرزمین باختر طبق اوستا چهارمین و بهترین کشوری است که اهورا مزدا خلق کرد. این سرزمین در اوستا تحت عنوان «باخذم سریرم» یعنی «بلخ زیبا» آمده است. باختریان به هنگام جدایی هندی‌ها وآریایی‌ها در آسیای میانه، یکی از قبایل ایرانی بودند که راه شرق را در پیش گرفتند و شرقی‌ترین گروه ایرانیان را در دوران باستان تشکیل دادند. بین سال‌های ٥٤٥ و ٥٣٩ قم کوروش کبیر توانست سرزمین‌های سیستان، مرو، سغد، و باکتریا (بلخ) و چند ایالت دیگر را مطیع خود کند. برخلاف سرزمین‌هایی که پادشاهان مخصوص به خود داشتند، سرزمین بلخ همیشه توسط ساتراپ‌هایی که از طرف پادشاه ایران تعیین می‌شدند، اداره می‌شد. ساتراپ این ناحیه در زمان داریوش همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره شد دادارشیش پارسی بود. کشور باختر از شمال محدود به رود جیحون از جنوب به کوه‌های هندوکش، از شرق به ترکستان چین، و از مغرب - به خراسان کنونی محدود بود (اومستد، ۱۳۷۸: ٦٦).

نتیجه‌گیری

مهر مذکور از جمله مهرهای استوانه‌ای هخامنشی است که شباهت بسیار با مهر استوانه‌ای کوچکی دارد که از معبدی در مصر کشف شده و متعلق به داریوش بزرگ است. محل کشف این مهر معبد آمون در شهر لوکسور مصر است و اینک در موزه لندن نگهداری می‌شود. روی این مهر تصویر داریوش بزرگ ایستاده بر گردونهٔ شاهی و در حال تیراندازی به سوی شیر خشمگین نقش بسته است. با این تفاوت که در مهر مذکور تنها یک کتیبه به زبان فارسی باستان نقر شده است، حال آنکه مهر داریوش حاوی سه کتیبه به خط میخی پارسی، عیلامی، و بابلی است با عبارت «منم داریوش شاه» که بر روی آن حک شده است. از تفاوت‌های دیگر این مهر با مهر معروف داریوش تفاوت در تصویر بالدار اهورامزدا است که در مهر داریوش پیکرهٔ انسانی با سر و در مهر دادرشیش بدون سر حک شده است

که شاید جایگاه سلطنتی داریوش را بتوان علت آن به حساب آورد. حضور درخت نخل در مهر داریوش از دیگر تفاوت‌های این دو مهر است.

منابع فارسی :

ـ ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸٦)، *راهنمای زبان‌های باستانی ایران*، تهران: انتشارات سمت.

ـ اتینگهاوزن، ریچارد (۲۵۷۳)، *قالیچه‌های شیری فارس*، ترجمهٔ پرویز تناولی و سیروس پرهام، تهران: سازمان جشن هنر.

ـ اومستد، ا. ت (۱۳۷۸)، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمهٔ محمد مقدم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

ـ بهار، مهرداد (۱۳۷٦)، *از اسطوره تا تاریخ*، تهران: نشر چشمه.

ـ بویس، مری (۱۳۷۵)، *تاریخ کیش زردشت*؛ جلد دوم هخامنشیان، ترجمهٔ همایون صنعتی‌زاده، تهران: انتشارات توس.

ـ پرادا، ایدت (۱۳۸٦)، *هنر ایران باستان*، ترجمهٔ یوسف مجیدزاده، تهران: دانشگاه تهران.

ـ جلیلیان، شهرام (۱۳۹۱)، *بیستون (از ایران چه می‌دانیم)*، تهران: موسسه پژوهش‌های فرهنگی.

ـ رف، مایکل (۱۳۸۱)، *نقش‌برجسته‌ها و حجاران تخت جمشید*، ترجمهٔ هوشنگ غیاثی‌نژاد، تهران: انتشارات گنجینهٔ هنر.

ـ شهبازی، شاپور (۱۳۷۵)، *شرح مصور تخت جمشید*، تهران: سازمان میراث فرهنگی.

ـ فرای، ریچاردنلسون (۱۳۸۵)، *تاریخ باستان ایران*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران.

ـ کوک، جان مانوئل (۱۳۸۳)، *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات ققنوس.

ـ کومن، فرانتس والری ماری (۱۳۸۳)، *آیین پر رمز و راز میترایی*، ترجمهٔ هاشم رضی، تهران: انتشارات بهجت.

ـ گیرشمن، رمن (۱۳٤٦)، *هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی*. ترجمهٔ عیسی بهنام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

ـ ملکزاده بیانی، ملکه (۱۳۷۵)، *تاریخ مهر در ایران از هزارهٔ چهارم تا هزارهٔ اول*. تهران: انتشارات یزدان.

-.یاحقی، محمدجعفر (۱۳٦۹)، *اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی سروش.

1.Collon, Dominique (1990), Near Eastern Seals from the Kist Collection, University of California press ،Great Britain.

2.Curtis, John (2005), Forgotten empire: the world of ancient Persia, University of California press.

3.Dandamaev, M. A (1989), A political history of the Achaemenid empire, translated in English by W.J. Vocelsang ،Brillpress ،Netherland.

4.Dusinberre, Estpeth (2005), Gordion seals and sealings ،University of Pennsylvania Museum of Archeology and Anthropology press, Philadelphia.

5.Garrison, Mark and the others (2001), Seals on the Persepolis fortification tablets, Oriental institute publications, Chicago.

6.Kent, R.C (1953), Old Persian; New Haven, Connecticut.

7.Kist, Joost (2003), Ancient Near Eastern Seals from the Kist Collection, Leiden ،Brill .

8. Monier-williams, S. M (1899), Sanskrit – English Dictionary, Oxford University Press.

9.Moorey, P. R. S (1985), "Metal work and Glyptic", in: Camb.Hist.Iran II. Cambridge University Press.

10.Porada, E (1988), "Discussion of a Cylinder Seal ، Probably from South East Iran", in: IranicaAntiquas ، vo1.XXIII, pp.150-139.

11._____(1946), "The Origin of Winnirkes Cylinder Seal", JNES5, pp.257-259.

12.Shahbazi, Sh (1980a), An Achaemenid Symbol.I.Afarewll to Farwahr and Ahuramazda ، Archaologische Mittilungenaus Iran ،No.13.

13_____(1980b) An Achaemenid Symbol.IIfarna (God Given) Fortune Symbolized ، ArchaologischeMittilungenaus Iran ،No.13 ،.

14. Stronach, D (1978), Pasargadae: a Report on the Excavation Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963, Oxford.

15.Teissier, B (1984), Ancient near eastern cylinder seals from Marcopolic collection, university of California Press.

16._____(1997), 700 Years of Seals ,British Museum Press.